

فلسفه

مبانی فلسفی نظریه عدالت رالز

دکتر یوسف شاقول

گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

چکیده:

پیوند میان عدالت و آزادی یکی از مسائلی است که فیلسوفان سیاسی همواره خود را با آن مواجه دیده‌اند و تلاش کرده‌اند تا راه‌حل مناسبی برای آن بیابند. پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان ضمن آزادی افراد، زمینه عادلانه و برابر استفاده از منابع، درآمدها و فرصت‌های لازم جهت پرورش استعدادها را برای آحاد جامعه فراهم کرد.

رالز با انتشار کتاب نظریه عدالت خود، مدعی شد که این دو مؤلفه مهم اندیشه سیاسی (یعنی عدالت و آزادی) نه تنها تعارضی با یکدیگر ندارند بلکه تنها با لحاظ کردن هر دوی آن‌ها در نظریه‌ای موجه و سازگار است که می‌توان امیدوار به تأمین آن‌ها در جامعه بود. او به خصوص در مقاله عدالت به عنوان انصاف، تلاش می‌کند تا اصولی از عدالت را معرفی کند که دربرگیرنده ائتلافی سازمند از این دو مؤلفه مهم باشد. به اعتراف غالب مفسرین، انتشار کتاب و مقاله مذکور جان دوباره‌ای به فلسفه سیاسی در قرن بیستم بخشید.

مقاله حاضر با واریسی مبانی فلسفی نظریه عدالت رالز، به معرفی و تبیین روشنی از ابعاد مختلف این نظریه می‌پردازد.

واژگان اصلی: عدالت، انصاف، قرارداد اجتماعی، وضعیت اصلی فرضی، حجاب جهل، برابری، آزادی، توزیع منابع و درآمد، فرصت و خیرهای اولیه.

راست‌گرا تأکید رالز بر عدالت را، مغل آزادی و پیشرفت و پاره‌ای از منتقدین چپ‌گرا آن را دفاعی از آزادی بورژوازی در برابر خواسته‌های درست عدالت قلمداد می‌کنند.

بی‌تردید، کتاب نظریه عدالت رالز و به ویژه مقاله عدالت به مثابه انصاف او، هیچ‌گاه از نگاه تیزبین و عمیق منتقدین دور نمانده است؛ اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی معاصر، خود را ناگزیر دیده‌اند تا در قبال این نظریه موضع‌گیری کنند و همین امر سبب شده است تا در این مدت نه چندان طولانی حجم قابل ملاحظه‌ای از ادبیات فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست به اندیشه رالز اختصاص یابد. اهمیت نظریه عدالت رالز در اندیشه سیاسی معاصر به حدی است که غالب نظریه‌پردازان، دیدگاه او را احیاگر فلسفه سیاسی معاصر دانسته‌اند. این مقاله بر آن است تا ضمن بیان اجمالی مؤلفه‌های اصلی نظریه عدالت رالز، با واریسی مبانی فلسفی آن، زمینه فهم بهتر این نظریه را فراهم آورد.

بررسی انتقادی نظریه فایده‌گرایی

هم شواهد تاریخی و هم اظهارنظر اندیشمندان سیاسی و به ویژه نگاه انتقادی رالز حکایت از آن دارد که به رغم رواج

مسئله آزادی و برابری مشکلی اساسی است که همواره اندیشمندان عصر جدید به‌ویژه در مغرب زمین با آن مواجه بودند و خود را مکلف به ارائه راه‌حلی مناسب برای آن می‌دیدند. چگونه می‌توان هم آزادی هر فرد را در داشتن فرصت مناسب برای پیشرفت در زندگی تأمین کرد و هم برابری و عدالت میان افراد را فراهم نمود؟ چگونه می‌توان مطمئن بود که نابرابری‌های ضروری در جامعه آزاد، حق مردم را در داشتن فرصت برابر برای پیشرفت تضییع نمی‌کند؟

جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲)، استاد فسیق دانشگاه هاروارد از جمله اندیشمندانی است که مسئله فوق را همواره به جد مدنظر قرار داده و راه‌حل او در اولین اثر مهمش، نظریه عدالت همیشه مورد توجه اهل فن و منتقدین بوده است. زمانی که کتاب نظریه عدالت او در سال ۱۹۷۱ منتشر شد مباحث فراوانی را در سطح گسترده، حتی بیرون از حوزه‌های دانشگاهی برانگیخت. برخی کتاب او را درخشان‌ترین اثر در دفاع از لیبرال دمکراسی دانسته‌اند که نحوه تأمین هم آزادی و هم برابری را پیش‌بینی کرده است، اما در کنار این نگاه تأییدی، برخی از منتقدین

آرای مختلف سیاسی در مجامع علمی و دانشگاهی، آنچه در سطح جوامع، حکومت‌ها و نظام قانونی حکومت‌های غربی قرن بیستم مورد توجه و عمل واقع شده است، عمدتاً مأخوذ از نظریه اخلاقی و سیاسی فایده‌گرایی بنتام و میل است. راز در مقدمه کتاب نظریه عدالت خود به صراحت تأکید می‌کند که نظریه فایده‌گرایی از سلطه نسبتاً کاملی بر عرصه اخلاق و سیاست جوامع غربی برخوردار است و آرای رقیب نتوانسته‌اند در کاهش این سلطه، توفیق قابل ملاحظه‌ای به دست آورند^(۱). او در متن کتاب نیز هنگام معرفی و تبیین ابعاد نظریه عدالت خویش پیوسته به نظریه فایده‌گرایی اشاره می‌کند و معمولاً نظریه خویش را در برابر این دیدگاه عرضه می‌دارد.^(۲)

نظریه فایده‌گرایی که با فیلسوف انگلیسی، جرمی بنتام عرضه شد و با آرای استوارت میل اصلاح گردید، همواره مورد توجه حاکمان و پارلمان‌های قانون‌گذار جوامع غربی به ویژه انگلیس و امریکا بوده است. بنتام مدعی آن بود که اندیشه اخلاقی و سیاسی خود را برخلاف فلاسفه گذشته بر بنیادی عینی و ملموس استوار ساخته است. به نظر وی، غالب فلاسفه قرن هفده و هجده

سعی کردند نظریه اخلاقی و سیاسی خود را بر اصول و مفاهیم بسیار کلی و انتزاعی چون حقوق طبیعی استوار سازند و همین امر سبب شده است تا این نظریه‌ها به رغم برخوردارگی از ظاهری زیبا و پرزرق و برق، فاقد کارایی لازم در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی مردم باشند. بنابراین، به نظر وی، قانون‌گذاران باید بیش از توجه به ایده‌های کلی و بی‌محتوای این فیلسوفان، به اصل فایده به عنوان بنیاد کار خود توجه کنند. در نظریه فایده‌گرایی، آنچه سابق اصلی انسان‌ها در عمل است و تلقی آن‌ها را از خیر شکل می‌دهد، فایده است. افراد در زندگی اموری را برمی‌گزینند که خوشبختی‌شان را افزایش می‌دهد؛ و همین امور متعلق مفهوم خیر آن‌ها واقع می‌شوند. حکومت‌ها نیز باید همین اصل را در سطح اجتماع مورد توجه و مبنای قانون‌گذاری و نظام اجرایی خود قرار دهند. حاکمان باید جهت تصمیم‌های خود را به آن چیزهایی معطوف کنند که در راستای بالا بردن سطح خوشبختی اعضای جامعه باشد.

نظریه فایده‌گرایی با همه اصلاحاتی که در آن انجام گرفت و به رغم اقبال فراوانی که در جوامع قرن بیستم بدان شد^(۳)، معایب نظری و عملی فراوانی دارد که برخلاف ادعای بنیان‌گذارانش، آن را از کارایی لازم

در عرصه حیات فردی و به خصوص اجتماعی، ساقط می‌کند. فایده‌گرایی بنتام بر مفروضاتی استوار است که هیچ کدام بدیهی و مبرهن نیستند بلکه نوعی از ابهام را در خود دارند؛ نخست اینکه، بنتام مسلم می‌گیرد هر یک از ما می‌توانیم خوشبختی خود را ارزیابی و برآورد کنیم؛ دوم اینکه او فرض می‌کند این ارزیابی و برآورد را سیاست‌گزاران در یک دولت هم می‌توانند انجام دهند. فرض سوم او این است که این ارزیابی و برآورد خوشبختی می‌تواند کمی و عددی باشد. و در نهایت، او مفروض می‌گیرد که خوشبختی هر فرد را می‌توان به خوشبختی فرد دیگر علاوه کرد و در نتیجه می‌توان سرجمع کلی از خوشبختی به دست آورد.^(۴)

اگر هر یک از فرض‌های فوق مخدوش گردد، به همان میزان از کارایی آن نظریه کاسته خواهد شد. مهم‌ترین مشکلی که بنیان نظریه فایده‌گرایی را متزلزل می‌سازد، ابهامی است که در خود مفهوم خوشبختی وجود دارد. همراه با کانت، منتقد برجسته اخلاق غایت‌گرا و سعادت‌گرا، می‌توان گفت که هرچند همه انسان‌ها از آن حیث که موجوداتی عاقلند، در پی خوشبختی خویش هستند ولی تعیین دقیق این خوشبختی و در

نتیجه تعیین دقیق عوامل و وسایلی که آن را فراهم می‌آورد، بسیار مشکل بلکه غیرممکن است. دشواری این کار در حوزه تعیین خوشبختی اجتماع بسیار بیشتر از حوزه فردی است. به همین دلیل رالز نیز همچون کانت معتقد است که اصل خوشبختی به هیچ وجه نمی‌تواند مبنای قانون کلی اخلاق و سیاست باشد.^(۵)

گذشته از ابهامی که در مفهوم خوشبختی وجود دارد، تأکید بنتام بر قابل اندازه‌گیری و کمی بودن آن و - بدتر از آن - تأکید او بر امکان ارائه میانگین آن در سطح جامعه، ساده‌سازی بیش از اندازه موضوع را جلوه‌گر می‌سازد که این امر بر مشکلات نظریه فایده‌گرایی می‌افزاید. چگونه می‌توان در میان انسان‌ها با همه تنوع علاقه‌ها، خواسته‌ها و استعدادهایشان، میانگین کمی خوشبختی عرضه کرد؟ و آیا این برخلاف ادعای طراحان نظریه فایده‌گرایی، مستلزم یکسان‌سازی بیش از اندازه افراد و انحلال فرد در خواست و گرایش جمع نیست؟^(۶) و آیا بیان همین موارد محدود، ناکارآمدی این نظریه را در عرصه حیات اجتماعی برملا نمی‌سازد؟

بی‌شک، اشاره‌های مکرر رالز به ناکارآمدی اصل فایده‌گرایی و گرایش

فراوان او به اخلاق عقل‌گرا و انسانی کانت حکایت از آن دارد که وی انتقادهای وارده بر نظریه فایده‌گرایی را پیش رو داشته و سعی کرده است که در برابر این اندیشه رقیب، نظریه خود را سامان دهد به گونه‌ای که هم بتواند مبنایی برای رفتار اجتماعی و قانون‌گذاری سیاسی باشد و هم از توافق (فرضی) همگانی برخوردار باشد. رالز در فصل ابتدایی کتاب نظریه عدالت خود تحت عنوان «عدالت به عنوان انصاف»، به صراحت، هدف خود را ارائه نظریه‌ای از عدالت در برابر نظریه فایده‌گرایی اعلام می‌کند.^(۷)

بیان اجمالی نظریه عدالت رالز

رالز نظریه عدالت خود را براساس اندیشه قرارداد اجتماعی فرضی سامان می‌دهد. او خود اذعان می‌دارد که ایده قرارداد اجتماعی قبلاً توسط افرادی چون لاک، روسو و کانت مطرح شده است ولی مدعی است که می‌خواهد آن را در سطحی کلی‌تر و انتزاعی‌تر به کار برد.^(۸) رالز از آن رو به اندیشه قرارداد اجتماعی متوسل می‌شود که مدعی است راه مناسب تدوین اصول برای جامعه دمکرات این است که ببینیم افراد آزاد بر سر چه اصولی از عدالت

به توافق خواهند رسید تا براساس آنها نهادهای اجتماعی و سیاسی جامعه را تنظیم کنند.^(۹) هدف اساسی او فراهم کردن مناسب‌ترین مبنای اخلاقی برای جامعه دمکرات است. وی با این فرض، نظریه قرارداد اجتماعی خود را سامان می‌دهد که افراد بشر، اشخاصی آزاد، برابر، عاقل و برخوردار از قوه درک عدالت هستند. اما این افراد به دلیل داشتن اختلاف در علم، استعداد و موقعیت‌هایشان، تصورات متفاوتی از خیر را می‌پروانند. او می‌گوید ما باید خود را در وضعیت قراردادی تصور کنیم که در آن بایستی با همه افراد دیگری که با ما در جامعه زندگی می‌کنند، بر سر اصل عدالتی توافق کنیم که باید بر آن جامعه حاکم باشد. هر تعلق از عدالت که حاصل این توافق عمومی فرضی باشد قابل دفاع‌ترین و پذیرفتنی‌ترین فهم از عدالت است، هر چند فهم مطلق نیست.

رالز برای اینکه به چنین اندیشه‌ای از توافق یا قرارداد اجتماعی دست یابد که نتیجه آن معقول و پذیرفتنی باشد، آن را در وضعیت اصلی یا اولیه (Original position) در نظر می‌گیرد. وضعیت اصلی رالز شبیه وضع طبیعی هابز و لاک است^(۱۰) اما او برای این وضعیت

مشخصات دیگری برمی شمارد. رالز ویژگی اصلی این وضعیت را حجاب جهل (Veil of ignorance) می خواند. برای رسیدن به وضعیت اصلی باید مردم را هم از حیث دانش و استعداد و هم خواست‌ها و موقعیت‌ها محدود و مساوی فرض کرد. او تحت حجاب جهل، مفروض می‌گیرد که هیچ‌کس استعدادها، خواسته‌ها، موقعیت‌ها و حتی ارزش‌ها و ترجیحات اخلاقی خود را نمی‌شناسد یا نباید بشناسد. با فرض این شرط، افراد به نحو غیرمنصفانه اصولی در راستای منافع صرف خویش طرح نمی‌کنند. و بنابراین، بی‌طرفی - که شرط لازم توافق اجتماعی درست است - تا حدودی تأمین می‌شود. اصول عدالتی که تحت حجاب جهل برگزیده می‌شوند و مورد توافق قرار می‌گیرند، از این اطمینان برخوردار هستند که بدون ملاحظه امتیازات خاص طبیعی برگزیده شده‌اند.^(۱۱) به نظر رالز با شرایطی که در وضعیت اصلی ذکر شد، عنوان تئوری عدالت به عنوان انصاف می‌تواند درست باشد زیرا شرایط توافق منصفانه و عدم توجه به امتیازات طبیعی و اجتماعی در آن لحاظ شده است. از این رو، آن تعلق از عدالت معقول‌تر خواهد بود که در شرایط قرارداد یا وضعیت اصلی مورد توافق

بیشتری قرار گیرد.^(۱۲) برای اینکه از شرایط منصفانه قرارداد اطمینان بیشتری حاصل شود، رالز نه تنها نادیده گرفتن امتیازها و تمایلات شخصی را لازم می‌داند بلکه این را ضروری می‌داند که افراد طرف قرارداد، آگاهی از شرایط تاریخی، تمایلات و ایده‌های اخلاقی هرکس دیگری را نیز کنار بگذارند.^(۱۳) آن‌ها باید تحت حجاب جهل قرار گیرند. آنچه چنین افراد آزادی درمی‌یابند، نظریه‌های طبیعی، روان‌شناختی و اقتصادی - اجتماعی عامی است که به همه تعلق دارد. البته در این وضعیت اصلی و در کنار شرط حجاب جهل، طرف‌های قرارداد از آن حیث که عاقلند، این را می‌دانند که وسایل لازم برای تحصیل خیرهای اولیه آن‌ها وجود دارد و می‌خواهند که از خیرهای اولیه‌ای که برای تأمین غایاتشان لازم است بهره کافی به دست آورند.^(۱۴) رالز عاقل را این‌گونه تعریف می‌کند: «عاقل در اینجا به این معنی است که فرد مؤثرترین ابزار را برای اهداف خود برمی‌گزیند»^(۱۵) اموری مثل آزادی، حقوق، قدرت، فرصت نسبت به منابع و ثروت و احترام، در زمره خیرهای اولیه‌ای هستند که هر طرف عاقلی آن‌ها را به عنوان ابزار ضروری غایات خویش برخواهد گزید.

مشمول بر دو اصل اساسی است، می‌پردازد: «به نظر من افراد در وضعیت اصلی بر دو اصل توافق می‌کنند: اصل اول، مقتضی برابری در حقوق پایه و تکالیف است و اصل دوم گویای این است که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی مثل نابرابری در ثروت یا رفاه و قدرت، تنها آنگاه درست است که در راستای منافع همگان به ویژه کم‌برخوردارترین افراد جامعه باشد».^(۱۶)

همان‌طور که می‌بینیم، در نظریه عدالت رالز که مشتمل بر دو اصل برابری و اختلاف است، تأکید فراوانی بر حق افراد به ویژه کم‌برخوردارترین آن‌ها شده است؛ و این به نظر او امتیازی است که نظریه فایده‌گرایی از آن بی‌بهره است. براساس اصل اول، هر حکومتی باید حقوق و آزادی‌های برابر افراد را تأمین کند و در همین راستا باید خیرهای اولیه را به طور مساوی توزیع نماید؛ براساس اصل دوم، توزیع نابرابر در پاره‌ای از موارد، تنها از آن جهت مجوّه و قابل پذیرش است که شرط اصل اول را نادیده نگیرد و لذا معطوف به منافع همگان به ویژه افراد کم‌برخوردار جامعه باشد.

رالز در جایی دیگر همین دو اصل را با وضوح بیشتری این‌گونه بیان می‌کند:^{۱۷}
 (۱) هر شخصی باید از حق برابر نسبت به

رالز با لحاظ شرط حجاب جهل در وضعیت اصلی و اعمال محدودیت‌های علمی، طرف‌های قرارداد را برابر می‌سازد و با این کار به زعم خود می‌تواند سنت قرارداد اجتماعی دمکراتیک را با شرایط لازم آن اعمال نماید. عدالت چیزی است که افراد آزاد دارای جایگاه برابر، بر آن موافقت می‌کنند. او این شرط برابری را همراه با شرایط دیگری مثل این که اصول باید عام، سازگار و قابل شناخت توسط عموم باشند، قیود معقول برای بیان اصول اساسی جامعه می‌داند.

وی پس از بیان شرایط لازم وضعیت اصلی و قرارداد اجتماعی، به معرفی ویژگی‌های آن اصول از عدالت می‌پردازد که افراد آزاد عاقل برابر، بر آن توافق خواهند کرد. او اساساً در کنار نظریه خاص عدالت خویش، نظریه مبتنی بر اصل فایده‌گرایی را مدنظر دارد و معتقد است که طرف‌های قرارداد، نظریه عدالت او را بخواهند گزینند. رالز پس از بیان اینکه اصل فایده‌گرایی با توجه به داشتن نقایص ساختاری فراوان و به دلیل ناسازگار بودن با شرایط تعاون و مشارکت اجتماعی، نمی‌تواند مشمول توافق عمومی در وضعیت اصلی قرار گیرد، به بیان نظریه عدالت خود که

دیگر باشد. انسان به عنوان موجود عاقل از چنان توانی برخوردار است که خود می تواند غایات خویش را برگزیند و آنها را تعیین بخشد. بنابراین برای حفظ این توانایی انتخاب آزاد، باید نظریه عدالت او را که خواهان آزادی های برابر برای شهروندان است پذیرفت. روشن است که این باید، باید دستوری نیست بلکه به نظر او در شرایط منصفانه (وضعیت اصلی) افراد به نحو معقولی آن را خواهند پذیرفت. تأکید بر ارزش اخلاقی برابر افراد در اصول عدالت رالز، به خوبی هویدا است. به طور مثال، در بخش دوم اصل دوم تصریح می کند که همه افراد باید از فرصت و شانس برابر در پیشرفت زندگی از طریق پرورش استعدادها و تلاش - بدون ملاحظه طبقه و امتیاز اجتماعی - برخوردار باشند.

اما اگر شرافت و ارزش برابر افراد بشر به عنوان اشخاص اخلاقی، مقتضی آزادی برابر و فرصت برابر است، چرا نباید مقتضی برابری در منابع و ثروت باشد؟ رالز در پاسخ، برابری در بخش منابع و ثروت را نیز اصل قرار می دهد و نابرابری را فقط تا آنجا موجه می داند که هم مایه بالا بردن انگیزه تولید بیشتر و هم در جهت نفع همگان و به ویژه کم برخوردارترین اعضای جامعه

بیشترین آزادی پایه هماهنگ با آزادی مشابه برای دیگران برخوردار باشد. (۲) نابرابری های اقتصادی و اجتماعی باید به گونه ای تنظیم شوند که الف) به نحو معقولی انتظار رود که به نفع همگان باشد و ب) در مورد آن موقعیت ها و اموری باشد که برای همه گشوده است.

او سعی می کند تا این دو اصل اساسی را در جاهای مختلف کتاب خود با آوردن مثال های فراوان توضیح دهد. وی تأکید می کند اصل اساسی او که بر برابری در آزادی تکیه دارد، اصل مقدم نظریه عدالت را شکل می دهد و معتقد است که حق آزادی با هیچ چیز دیگری جز خود آزادی محدود نمی شود. (۱۸)

او در راستای منافع همگان بودن را به صورت بیشترین منافع برای کم برخوردارترین افراد تفسیر می کند و امکان برابر برای همه را گشوده بودن فرصت ها برای همه تحت شرایط برابری، منصفانه می داند. اما دلیل اینکه رالز تصور می کند نظریه عدالت او مورد قبول و توافق قرار خواهد گرفت ظاهراً این است که او - همراه با کانت معتقد است که انسان ها اصل احترام به یکدیگر را در خویش دارند، آنها نمی خواهند هیچ کس وسیله صرف برای فرد

باشد.

این نکته را دوباره یادآور می‌شویم که حجم مقاله‌های له و علیه این نظریه حکایت از اهمیت و نقش اساسی آن در حوزه تفکر سیاسی دارد.

این نظریه تأثیرگذار همچون همه آرای برجسته و مؤثر دیگر در حوزه علوم انسانی، از مبانی فلسفی خاصی برخوردار است که عدم توجه به آنها، فهم درست ابعاد مختلف این نظریه را با مشکل مواجه خواهد ساخت و از سوی دیگر توجه به این مبانی، ابعاد نظریه را روشنی و وجاهت بیشتری خواهد بخشید. در نظریه رالز از مؤلفه‌ها و مفاهیمی بهره گرفته شده است که به راحتی می‌توان اثر آموزه‌های فلسفی گذشته را در استفاده از این مفاهیم نشان داد. اما به نظر می‌رسد که سهم اندیشه‌ها و تعالیم فیلسوف مشهور عصر جدید، ایمانوئل کانت، به ویژه آموزه‌های فلسفه عملی او، بیش از سایرین است. اختصاص حجم قابل ملاحظه‌ای از نوشته‌های او به شرح اندیشه کانت و اشاره‌های مکرر رالز در اساسی‌ترین کتابش، نظریه عدالت، حکایت از کم و کیف بالای تأثیر تعالیم کانت در اندیشه وی دارد. به راحتی می‌توان در جای جای نظریه رالز تأثیر کانت را نشان داد که متأسفانه محدودیت این مقاله اجازه بیان تفصیلی آن را

اکنون می‌توان براساس بیان مختصری که از اصول عدالت رالز ذکر کردیم، نتیجه نظریه عدالت او را این‌گونه بیان داریم که همه شهروندان باید در آزادی‌های پایه برابر باشند، همه آنها باید فرصت‌های برابر برای پرورش استعدادها و آزادی‌های خود داشته باشند، این برابری در آزادی‌ها و فرصت‌ها باید حق برابر در احترام به همگان را تأمین کند و نابرابری اقتصادی و اجتماعی فقط تا آنجا که در جهت منافع همگان و به ویژه کم‌برخوردارترین افراد جامعه باشد، مجاز است.

مبانی فلسفی نظریه عدالت رالز

همان‌طور که در ابتدای مقاله اشاره کردیم، نظریه عدالت رالز به رغم تأثیرگذاری فراوانش در عرصه فلسفه سیاسی قرن بیستم هرگز از نگاه انتقادی منتقدین مصون نماند و هر دو مؤلفه مهم آزادی و برابری این نظریه از سوی متفکرین راست‌گرا و چپ‌گرا مورد نقد جدی قرار گرفت. اما بدون اینکه مقاله کنونی قصد ورود تفصیلی به این نقدها و پاسخ‌های رالز - که عمدتاً در نوشته اخیر او تحت عنوان لیبرالیسم سیاسی آمده است - داشته باشد،

نخواهد داد، به همین دلیل به ذکر نمونه‌های برجسته آن اکتفا می‌کنیم: ^(۱۹)

۱- به نظر اینجانب، یکی از ابعاد مهم این تأثیرپذیری را می‌توان در وجه سلبی و انتقادی رالز و کانت در مواجهه با اندیشه‌های رقیب، قبل از طرح نظریه اصلی خودشان ملاحظه کرد. همان‌طور که دیدیم، رالز اندیشه غالب در عرصه اخلاق و سیاست را نظریه فایده‌گرایی می‌داند و بنابراین سعی می‌کند تا هم پیش از طرح نظریه خود و هم در خلال معرفی آن، به نقد این اندیشه مسلط پردازد. به نظر او، در کنار معایب فراوان اصل فایده‌گرایی، مثل نادیده گرفتن فرد در مقایسه با جمع، مشخص نکردن ملاک خوشبختی و وسایل تحصیل آن، عیب عمده این اصل در آن است که به تقدم خیر بر حق قائل است یعنی ابتدا با نگاهی غایت‌انگارانه و مبتنی بر تصویری مبهم از خوشبختی، مفهوم خیر را مطرح می‌کند و سپس براساس آن به تعیین درستی و نادرستی قوانین در جامعه می‌پردازد. ^(۲۰)

او مدعی است که در نظریه عدالت خویش به تقدم حق بر خیر، جامه عمل پوشیده و توانسته است بر اساس نظریه قرارداد و وضعیت اصلی این مهم را سامان دهد. وی تصریح می‌کند که برخلاف اصل

فایده‌گرایی بنتام، اصل تقدم حق بر خیر اساسی‌ترین ویژگی نظریه عدالت به عنوان انصاف اوست. ^(۲۱)

اصل تقدم حق بر خیر آنگاه بهتر فهمیده می‌شود که آرای کانت و توجه رالز به آن‌ها را از نظر بگذرانیم؛ کانت در نقد اندیشه‌های مقابل خود تلاشی بیش از رالز به عمل آورده و طیف بیشتری از آرا را در این سنجش و نقد وارد کرده است. او در کتاب نقد عقل عملی خود از اندیشه‌های اخلاقی هاجسن، مندویل، رواقیان، اپیکور، مونتینی و حتی کروزیوس به عنوان اندیشه‌های ناقص نام می‌برد. ^(۲۲) هیچ یک از این اندیشه‌های اخلاقی به رغم اختلافشان - که طیفی از لذت‌گرایی تا کمال‌گرایی را در برمی‌گیرد - از نظر وی کفایت لازم را برای فراهم کردن قانون اخلاقی عام بشر ندارد زیرا برخلاف اصل اساسی خودآئینی، (autonomy) به دگرآئینی (heteronomy) که ناقض اخلاق درست است، می‌انجامد. از جمله نگرش‌های اخلاقی که سخت مورد انتقاد کانت قرار گرفت، نظریه‌های غایت‌انگارانه و به ویژه آن‌هایی است که سعادت یا خوشبختی را غایت و مبنای تعیین بخش افعال اخلاقی می‌دانند. او تأکید می‌کند به رغم اینکه همه انسان‌ها به عنوان

موجود عاقل در پی خوشبختی خویش هستند ولی تعیین این خوشبختی به نحو پیشینی و کلی به هیچ وجه امکان پذیر نیست و در تعیین موقت و فردی آن نیز باید به مؤلفه‌های پسینی و تجربی توسل جست.^(۲۳) از نظر کانت هر نوع توسل به ماده و محتوای تجربی در تعیین قانون عام اخلاق به نقض قانون عام می‌انجامد، لذا وی در نظریه اخلاقی خود به صراحت بر اصل تقدم صورت قانون بر ماده تأکید می‌کند. این ایده به خوبی اصل تقدم حق بر خیر را از جلوه‌گر می‌سازد. ما ابتدا به اصل عینی یا صورت کلی قانون عملی می‌رسیم و آنگاه از طریق آن به خیر بودن غایبات و خواسته‌های فردی و جمعی خویش پی می‌بریم نه برعکس. کانت در رساله متافیزیک اخلاق خود پس از طرح تکالیف فضیلت که بر محور خیر است و تکالیف عدالت که بر مدار حق است، تأکید می‌کند که تکالیف حق بر تکالیف فضیلت مقدم است. البته ناگفته نماند که تلقی کانت از مفهوم حق و خیر با تلقی رالز از این دو مفهوم کاملاً یکسان نیست.

۲- همچنان‌که دیدیم، رالز با توسل به اندیشه قرارداد اجتماعی سعی می‌کند نظریه عدالت خود را تبیین کند. او در به کار بردن

این ایده به کسانی چون لاک، روسو و کانت اشاره می‌کند، اما تأثیر اندیشه کانت بیش از همه در این موضع هویداست. رالز همچون کانت تأکید می‌کند که ایده قرارداد اجتماعی و به ویژه وضعیت اصلی را نباید یک وضعیت تاریخی واقعی لحاظ کرد بلکه باید آن را وضعیتی کاملاً فرضی در نظر گرفت که برای رهنمون شدن به تئوری خاصی از عدالت تنظیم شده است. کانت در بخش آموزه حق کتاب متافیزیک اخلاق خود، پس از طرح ایده قرارداد اولیه به عنوان مبنای توجیه حکومت سیاسی، تأکید می‌کند که این قرارداد را هرگز نباید وضعیت واقعی و تاریخی لحاظ کرد بلکه یک فرض عقلی است. البته کانت آن را فرض گزاف و مصلحتی نمی‌داند بلکه پیش فرض پیشین و قطعی عقلی می‌خواند و به همین دلیل حکومت مورد نظر خود را از حیث عقل عملی بسیار محکم‌تر و ضروری‌تر از حکومت لاک و هابز قلمداد می‌کند.

علاوه بر این، شباهت نسبتاً ظاهری میان ایده قرارداد اولیه کانت و قرارداد اجتماعی رالز، آنچه بیشتر در اینجا پیوستگی این دو متفکر را نشان می‌دهد مسئله وضعیت اصلی رالز است. او به صراحت اعلام می‌کند که وضعیت اصلی فرضی مهم‌ترین ویژگی ایده

قرارداد اجتماعی است و در این وضعیت، فرض بر این است که افراد باید تحت حجاب جهل نسبت به امتیازات طبیعی و اجتماعی خود قرار گیرند تا شرایط منصفانه برای تصمیم‌گیری معقول در مورد نظریه عدالت عرضه شده فراهم آید؛ به راحتی می‌توان تأثیر کانت را در شکل‌گیری این شرط فرضی که اساس تئوری عدالت رالز را شکل می‌دهد، نشان داد. کانت در تبیین قانون عام اخلاق یا امر مطلق تأکید می‌کند که لازمه شکل‌گیری این قانون آن است که افراد تمایلات، خواسته‌ها و غایات خاص خود را لحاظ نکنند تا از رهگذر عدم لحاظ این امور شخصی، صورت عام و کلی قانون که قابل پذیرش برای همگان است جلوه نماید. آنچه در چنین شرایطی خواسته می‌شود، همه موجودات عاقل به نحو سازگار می‌توانند آن را بخواهند و لذا می‌تواند اصل عینی عام رفتار همگان باشد. لحاظ کردن هر نوع غایت و امتیاز شخصی، قانون اخلاق را فاقد شرط عمومیت‌پذیری می‌کند. درست در همین راستا، رالز تأکید می‌کند که اگر وضعیت اصلی و شرط حجاب جهل آن را در نظر بگیریم که مستلزم نادیده گرفتن امتیازهای طبیعی و اجتماعی است، آن اصول عدالتی که در این وضعیت پذیرفته می‌شود

می‌تواند قابل پذیرش برای همگان و برخوردار از اعتبار عام باشد.

۳- اصل اول نظریه عدالت رالز به صراحت اصل حق کانت را در ذهن تداعی می‌کند. رالز این اصل را چنین بیان می‌دارد: «هر شخص باید از حق برابر نسبت به بیشترین آزادی پایه هماهنگ با آزادی مشابه برای دیگران برخوردار باشد.»^(۲۲)

کانت در آموزه حق پس از ذکر دو نوع حق ذاتی و اکتسابی و بیان اینکه حق ذاتی بالفطره و بدون لحاظ قوانین مصوب اجتماعی و سیاسی مشروعیت دارد ولی حقوق اکتسابی با قوانین مصوب تعیین می‌شود، تأکید می‌کند که حقوق اکتسابی تنها در صورت بازگشت به حق ذاتی، مشروعیت لازم پیدا می‌کند. آن‌گاه اصل حق ذاتی را به این صورت بیان می‌کند:

«آزادی تا آن‌جا که طبق قانون عام با آزادی هر فرد دیگری سازگار است، حق منحصر به فرد و اصیلی است که به هر فرد انسان از آن حیث که انسان است تعلق دارد.»

شباهت میان اصل حق کانت با اصل عدالت رالز چیزی بیش از شباهت ظاهری است. هر دو عمیقاً بر آزادی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه حق و عدالت تأکید کرده‌اند و بیان داشته‌اند که آزادی صرفاً با آزادی

است و دلیل این برخورداری را داشتن توان انتخاب آزاد ذکر می‌کند. انسان موجود عاقلی است که می‌تواند غایات خویش را آزادانه انتخاب و تعیین کند.

این آموزه رالز به صورت، ریشه در اصل کانتی غایت فی‌نفسه دانستن انسان دارد. کانت در بیان یکی از صورت‌بندی‌های قانون اخلاق اظهار می‌دارد:

«به گونه‌ای عمل کن که بشریت را چه در شخص خود و چه در دیگری به عنوان غایت فی‌نفسه لحاظ کنی و نه هرگز همچون وسیله صرف.»

کانت در تبیین این اصل معروف خود توضیح می‌دهد که دلیل غایت فی‌نفسه بودن انسان این است که همه انسان‌ها از آن حیث که عاقلند می‌توانند با اراده یا عقل عملی خویش قانون رفتار خود را وضع نمایند و آزادانه به آن عمل کنند.^(۲۵) چون همه انسان‌ها از این توان برخوردارند، واجد چنان شرافتی هستند که هرگز نباید به عنوان وسیله صرف لحاظ شوند. به نظر می‌رسد که این اصل کانتی که در عرصه سیاست از نتایج ارزنده فراوانی برخوردار است، توسط رالز به جد اخذ شده و به نظر پاره‌ای از مفسرین مبنای اساسی نظریه عدالت او قرار گرفته است.^(۲۶) و بر مبنای این اصل، بیان

قابل تحدید است و این کار با معیار سازگاری که عقل آن را تشخیص می‌دهد قابل تحصیل است. رالز نیز مانند کانت تأکید می‌کند که اصل آزادی را به هیچ وجه نمی‌توان از مفهوم حق و عدالت حذف کرد. اصل دیگر عدالت تنها در صورت هماهنگی با این اصل قابل پذیرش است؛ یعنی نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به شرط عدم نقض آزادی و فرصت برابر افراد مجاز است. کانت هم مشروعیت همه قوانین حقوقی خاص را به شرط عدم نقض حق فطری آزادی قابل پذیرش می‌داند. این هردو اندیشمند برخلاف فلاسفه لذت‌گرا و فایده‌گرا، این آزادی را بر اساس خواسته‌ها و تمایلات شخصی تبیین نمی‌کنند بلکه معتقدند انسان‌ها به عنوان عاقل بر آن صحه خواهند گذاشت.

۴- شاید بتوان برجسته‌ترین نمود تأثیرپذیری رالز از فلسفه کانت را در اصل احترام او جست. همان‌طور که دیدیم، رالز احترام را یکی از مؤلفه‌های مهم خیرهای اولیه می‌داند که هر حکومت عادل و حق باید آن را پاس بدارد و نسبت به توزیع برابر آن حساسیت داشته باشد. او از این جهت، هر انسانی را قابل احترام می‌داند که او برخوردار از ارزش‌های اخلاقی یکسان

تفصیلی رالز از نظریه عدالت را بهتر می توان فهمید و تبیین کرد.

به هر روی، دلیل اصلی رالز بر اعتقاد به این که مردم در وضعیت اصلی اصول عدالت او را برمی گزینند این است که آن ها اصل احترام را که مبتنی بر شرافت ذاتی و ارزش اخلاقی برابر انسان است، نزد خود دارند و چون اصول عدالت پیشنهادی وی را بهترین نمونه ممکن برای تأمین شرافت انسانی و اصل احترام می بینند، با رضایت تمام آن را می پذیرند. بر همین اساس، رالز اصل دوم عدالت (اصل اختلاف) را برخلاف تعلق عموم - در راستای تأمین اصل احترام و ارزش اخلاقی یکسان انسان ها می داند. زیرا با توجه به وجود پاره ای نابرابری های طبیعی و اجتماعی که در دست فرد نیست، حکومت باید با وضع پاره ای از نابرابری های هدایت شده به جبران تقریبی این نابرابری های طبیعی ناخواسته و در نهایت، تأمین برابری اجتماعی در راستای اصل احترام و شرافت ذاتی انسان بپردازد. به همین دلیل، رالز اصل دوم عدالت خود را اصل جبرانی می داند که باید معطوف به منافع کم برخوردارترین افراد جامعه باشد. رالز در پاسخ به این ایراد که درخواست

گذشتن افراد توانا تر جامعه از پاره ای امکانات خود برای جبران ناتوانی افراد ضعیف، درخواستی نامعقول و ناسازگار با اصل رقابت و پیشرفت است، بر اساس همین اصل احترام می گوید که آنچه زمینه یک جامعه سالم و متعادل را فراهم می سازد تنها اصول دوگانه آزادی و برابری نیست بلکه اصول سه گانه آزادی، برابری و برادری می تواند تأمین کننده چنین جامعه ای باشد.^(۷۷) طبق اصل برادری که منبعت از اصل احترام و شرافت ذاتی و برابر همه آدمیان است و در نهاد هر فرد عاقلی وجود دارد، گذشتن افراد توانا تر جامعه نه تنها نامعقول و غیر قابل پذیرش نیست بلکه کاملاً در جهت عقلانیت بشری قرار دارد.

نتیجه:

همان طور که دیدیم، می توان بر اساس اصل احترام و شرافت ذاتی انسان بسیاری از ابعاد نظریه عدالت رالز و به ویژه ابهامات آن را فهمید و روشن ساخت. او در این اصل بی تردید به اصل کانتی غایت فی نفسه بدون انسان توجه عمیق دارد.

بر همین سیاق، می توان ابعاد مختلف نظریه رالز را در سنجش با فلسفه عملی

در قرن بیستم انجامید بلکه با ارجاع فراوان به آموزه‌های فلسفه علمی و به ویژه فلسفه حق کانت موجب شد تا اندیشمندان قرن بیستم به این بخش فراموش شده از اندیشه کانت توجه عمیق تری نشان دهند و آن را در نظریه‌های سیاسی و اجتماعی خود لحاظ کنند.

فهرست منابع

- ۱- بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۵، تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم، فلسفه سیاسی جان رالز؛ اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۰۹-۱۱۰، تهران.
- ۲- توسلی، حسین؛ ۱۳۷۶، مبنای عدالت در نظریه جان رالز؛ مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم، قم.
- ۳- رالز، جان؛ ۱۳۷۶، عدالت و انصاف، مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم، قم.
- ۴- همپتن، جین؛ ۱۳۸۰، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات طرح نو، تهران

- 1- Arnhart Larry 1987; *Political Questions*, New York, Macmillan.
- 2- Craic Edward; 1998 *Routledge*

کانت مورد بازنگری قرار داد و جنبه‌های بیشتر تأثیرپذیری وی از این اندیشمند بزرگ قرن هجده را نشان داد. اما متأسفانه محدودیت مقاله موجب شد تا نگارنده به ذکر موارد برجسته این رابطه آن هم به نحو مختصر اکتفا کند.

در خاتمه با ذکر این نکته مقاله را به پایان می‌رسانم که نظریه عدالت رالز به رغم موجی که در جریان فلسفه سیاسی قرن بیستم ایجاد کرد و نیز به رغم برخورداری از جنبه‌های والای انسانی و ارزشی، ظاهراً همچون نظریه کانت در هاله‌ای از آرمان‌گرایی قرار دارد که با شرایط واقعی جوامع فاصله دارد، اما رالز تلاش می‌کند تا در آثار بعدی خود، ضمن حفظ جنبه آرمانی این نظریه، به توجیه جنبه‌های واقعی و عملی آن در جامعه بپردازد. او ضمن اینکه این نظریه را آرمانی می‌داند، به این دلیل که مردم کماکان عقلانیت و عدالت را شرایط اساسی می‌دانند که در سایه آن می‌توانند به تحصیل خواسته‌های بنیادی زندگی‌شان امیدوار باشند، آن را نظریه‌ای واقعی و قابل تحقق نیز می‌داند.

به هر روی به نظر می‌رسد که نظریه عدالت رالز نه تنها به احیای فلسفه سیاست

مراجعه به منابع بیشتری می‌تواند این نقص را جبران کند.

۴- همپتن، جین؛ فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، ص ۲۲۰.

۵- برای آشنایی بیشتر با نظر رالز درباره اخلاق به کتاب زیر مراجعه کنید:

Rowls; *Lectures on the History of moral Philosophy*, Harvard university press 2000.

6- A theory of justice, P 29.

7- Ibid; P. 22.

8- Ibid, P 11.

9- Routledge Encyclopedia of philosophy, Vol 8, P 106.

10- A Theory of Justice, P 12.

11- Ibid, P 12.

12- A Theory of Justice; P 71.

13- Ibid, P 31.

14- Political Questions, P 179.

15- Ibid, P 41.

16- A Theory of Justice, P 41.

17- Ibid, P 11.

18- Ibid, P 244.

۱۹- روشن است که تأکید نگارنده بر تأثیرپذیری رالز از اندیشه اخلاقی و سیاسی

Encyclopedia of Philosophy, vol, 8, London.

3- Kant Immanuel; 1959; *Critique of Practical Reason*, trans. Lewis white, Indianapolis, Bobb Merrill Press Book.

4- Kant Immanuel; 1959 *Foundations of Metaphysics of Moral*, trans. Lewis white Beck- New York, Macmillam.

5- Rawls John 1971; *A Theory of Justice*, Cambridge, M.A, Harvard university press.

6- Rawls John 1999; *The Law of Peoples*, Cambridge, M.A, Harvard university Press.

7- Rawls John, 2000; *Lectures on the History of Moral Philosophy*, Cambridge, M.A, Harvard university press.

پی‌نوشت‌ها:

1- A Theory of Justice, P iii.

2- Ibid, P. 41.

۳- نظریه فایده‌گرایی به عنوان یکی از اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی رایج در قرن بیستم، همواره بخش قابل ملاحظه‌ای از ادبیات فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست را به خود اختصاص داده است. متأسفانه هدف و گنجایش این مقاله اجازه بیانی تفصیلی‌تر از آنچه آمد را به نویسنده نمی‌دهد. بی‌شک، خواننده محترم با

- 21- Ibid, P 34.
- 22- Kant, Practical Reason, P 41.
- 23- Kant, Foundations, P 35-36.
- 24- A Theory of Justice, p 14.
- 25- Foundations, P 52.
- 26- Political Questions, P 179.
- 27- Political Questions, P 340-345.

کانت به هیچ وجه به معنای رد هرگونه اختلاف میان این دو اندیشمند نیست. بی شک، می توان در کنار ذکر موارد مشابه میان این دو اندیشمند، مواردی را نیز نشان داد که در عین وجود شباهت کامل با یکدیگر، در آن موضع اختلاف اساسی دارند... اما انجام کار اخیر، مجال دیگری می طلبد.

20- A Theory of Justice, P 28-30.